

علل و ایجاد اختلافات زناشویی

دکتر حسن . وطنخواه

که پیر شده است (۵) این حقیقتی تلخ ولی در عین حال قابل قبول است. از این نظر مناسب است تجربیات روانپزشکی و رواندرمانی و روانکاوی مورد بحث قرار گیرد که یک محبت و عشق واقعی چیست و به چه صورت یک زندگی زناشویی توأم با سعادت و بطوریکه قبلاً ذکر گردید کامل حاصل می‌گردد. شاید باتوجه به سؤال بالا بتوانیم بگوئیم در شرایط کنونی عصر ما زندگی زناشویی به تمام معنی سعادت‌مندانه و کامل بسیار نادر است. باید توجه نمود که عشق یک چیز تمام شده نبوده بلکه در حال شدن است و دائم تغییر یافته و باید جلا پیدا کند.

زندگی زناشویی عبارتست از یک روند و پروسه یاد گیری، یک مدرسه زندگی، یک آزمایشگاه تشخیص و تجدید و تکامل شخصیتی. فرد می‌تواند در همسر خود بعنوان آئینه‌ای خصوصیات خصلتی و شخصیتی خویش را بنگرد. جنبه‌های مثبت را تعالی دهد و جنبه‌های منفی را بزدايد. هر روز باید زن و شوهر کوشش برای تجدید سازش با یکدیگر بنمایند، بطریقی یکدیگر را خوشحال کنند، به یکدیگر محبت کنند، از نو یکدیگر را دوست بدارند.

هرفردی کوشش برای بدست آوردن سعادت می‌کند. یکی از مهمترین انستیتوها برای بدست آوردن سعادت زندگی زناشویی را قرار داده‌اند. زندگی زناشویی عبارتست از یک انستیتو یا بهتر بگوئیم یک اجتماع کوچکی که بمنظور رسیدن به هدفهای مختلفه بوسیله کولتور و فرهنگ حکاکی شده‌است برای کسب سعادت بشر امروزی - بر خلاف آنچه که متأسفانه رواج پیدا کرده است - از هر زمانی نیاز بیشتری به زندگی زناشویی دارد (۸) در عصری که خطر از دست دادن فردیت و شخص بودن یا خطر یکی از مورچگان بودن از هر زمانی بیشتر شده بشر تمایل و نیاز بیشتری پیدا کرده که سعادت خود را در یکی بودن و وصلت با کسی که او را از صمیم قلب دوست دارد و قبول دارد و با خود یکی می‌داند جستجو کند. ممکنست بعضی‌ها تصور کنند که این مهم تنها در یک زندگی زناشویی به تمام معنی کامل بدست خواهد آمد. مسلماً هرچه این زندگی زناشویی به کمال نزدیکتر باشد منظور عملی‌تر خواهد بود. ولی باید این سؤال مطرح شود که آیا زندگی به تمام معنی کامل - در شرایط معمولی - وجود دارد؟ اروپائیان می‌گویند انسان زمانی شروع می‌کند عشق را بفهمد

هر روز به عدم کمال خویش بیشتر پی برده و علاوه بر جهاد با نفس برای برطرف نمودن آن عدم کمال و اشتباهات کوچک و بزرگ همسر خویش را بفهمد و ببخشد. شاید عشق نیاز به عدم کمال طرف دارد تا با گذشتن از حق خود و زیر پا گذاشتن "احساس" حق با منست آن عدم کمال و احتمالاً اشتباهات طرف را نادیده انگارد.

زندگی زناشویی کامل یک حقیقت ساخته و پرداخته و تمام شده نیست بلکه یک هدف مشترک می باشد، یک رویای مشترک زن و شوهر است که کوشش در راه حصول آن را معقول جلوه گر می کند. با وجود این همین زندگی زناشویی ناکامل می تواند بهترین و مطبوع ترین ارزشها بوده و به زندگی ما معنی جاودانه بدهد.

اگر این چنین زندگی زناشویی در تمام مدت حیات با وفا و محبت و احساس مسئولیت و وظیفه شناسی همراه بوده و گهگاه یک مرتبه، اگرچه برای یک لحظه، به اوج آسمانی تشعشع پیدا کند شخص می تواند در آخر عمر با رضامندی بگوید: یک زندگی زناشویی بتمام معنی کامل داشته ام.

برای رسیدن به این هدف و الاروانشناسی و رواندرمانی خانواده مشغول بررسیهای دامنه دار است. اگر به اختلافات زناشویی نظری افکنیم به این موضوع برخورد می کنیم که معمولاً این اختلافات و اشکالات با رویدادهای بسیار کم - اهمیت و پیش پا افتاده شروع می گردد: مثل دوختن دگمه، مجلس قمار، پخش کدام غذا و بچه سبک، بحث راجع به یک فیلم سینمایی یا یک خواننده، پول توجیبی، مخارج منزل و غیره. شاید خنده آور باشد که این رویدادهای پیش پا افتاده هسته اولیه یک اختلاف جدی و یک تعارض عمیق در رابطه بین انسانهایی که به هم چنین نزدیک هستند بشود. البته این علل ظاهری ریشه های عمیق و جدی تر دارند که باعث می شوند زن و شوهر یکدیگر را نفهمند: بخصوص اگر این زن و شوهر افرادی باهوش و دراک و حساس باشند، این اختلافات ظاهری معرف اختلافات عمیق تری در زمینه های معتقدات، جهان بینی، زیباشناسی و غیره می باشد (۱۵، ۱۶، ۱۹، ۴۰).

تجربه نشان داده است که رویدادها و چیزهای کوچک در زندگی مشترک با تجدید و تکرار خود می توانند در جو زندگی زناشویی بی نهایت مؤثر باشند بطور مثبت و نیز به

طور منفی ... از طرف دیگر این رویدادها و چیزهای کوچک بنا به تجربه حول سه محور اصلی دور می زنند: ۱ - حول محور تملک، ۲ - حول محور ارزش داشتن برای همسر و پذیرفته شدن از طرف او، ۳ - عشق و جنسیت

تحلیل و حلاجی این مطالب موضوع بررسی و تحقیق رواندرمانی بوده و می باشد. البته تمام مسائل زندگی زناشویی و عشق و جنسیت می توانند بعنوان پدیده های رواندرمانی، جامعه شناسی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دیده شده که با هم بر روی یک فرد انسانی مؤثر واقع می گردند (8). از نظر نوع و فرم می توانیم اختلافات زناشویی را با بینش درمانی و پیشگیری به دو دسته اصلی اختلافات آشکار و نهان تقسیم نمائیم. اختلافات زناشویی آشکار را نیز مجدداً می توانیم به دو دسته مستقیم و غیر مستقیم قسمت کنیم. در مورد اختلافات زناشویی مستقیم همسران هر کدام دیگری را مسئول اشکالات زندگی مشترک قلمداد می کنند. در صورتی که در مورد اختلافات زناشویی غیر مستقیم سرچشمه اشکالات را در فرزندان، در کار و شغل یا نوع گذرانیدن ایام فراغت و امثال آن جستجو می نمایند. در این مورد زن و شوهر به این نکته توجه ندارند که کشش های پنهانی و اختلافات عمیق در زندگی ایشان وجود دارد که در جای دیگر و به صورت دیگر متظاهر می گردد. در اختلافات زناشویی نهانی وضع بمراتب مشکل تر است. کشش های نهانی به اشکالاتی در زمینه های دیگر زندگی می کشانند که از آن طریق مجدداً اختلافاتی در زندگی زناشویی ظاهر می گردد.

در موارد زیادی این تأثیر مجدداً اختلافات روی زندگی زناشویی صورت نگرفته و تنها کششهای نهانی زندگی زناشویی به اختلالاتی در زمینه های دیگر زندگی می کشانند مثل اختلافات در محل کار و امثال آن که این اختلافات به نوبه خود می توانند به اختلالات پسیکوسوماتیک (36,42,47) (49,50) و یا آمادگی برای تصادف و غیره متظاهر نمایند بدون اینکه مثلاً پزشک کارخانه علت آن را در اختلافات زناشویی نهانی جستجو نماید. اختلافاتی را نهانی می گوئیم که نیاز به کشف شدن دارند. به منظور کشف اختلافات زناشویی مشاهده و پژوهش در محیطهای سه گانه مسکن، محیط کار و محیطی که شخص ایام فراغت را در آن می گذرانند

اهمیت دارد.

از دیاد سرسام آور اختلافات زناشویی را که به نسبت پیشرفتهای صنعتی بیشتر مشاهده می‌نمائیم و در شهرها و شهرستانهای پیشرفته‌تر بیشتر به چشم می‌خورد - با وجود در نظر گرفتن اینکه اکنون بیش از سابق از جزئیات زندگی خصوصی و زناشویی پرده‌برداری می‌گردد - بسیار چشمگیر بوده و نیاز به تحقیق دارد.

از قرن قبل در زمینه زندگی زناشویی و زندگی جنسی و رابطه بین مرد و زن دگرگونی‌هایی چنین بنیادی به وقوع پیوسته (در جهت تغییر بینش فرهنگی جوامع و تغییر ارزشها ...) که تعجب آور نیست اگر فردی یا زوجی راه خود را گم کند و به "بیراهه" برود. این تغییرات را بیشتر در زمینه‌های زیر می‌یابیم:

الف - انتخاب مستقل همسر: مسئولیت انتخاب همسر از خانواده یا سرپرست گرفته شده، تأثیر خانواده یا سرپرست خانواده در سابق در زمینه انتخاب همسر تعیین‌کننده بود. اکنون افراد بیشتر خود همسر خویش را پیدا نموده و با او ازدواج می‌کنند - اغلب بر خلاف میل خانواده و والدین. این نوع مدرن ازدواج علاوه بر بلوغ و تکامل روانی، منطق و استدلال، تجربه زندگی، نوعی شناسائی یکدیگر قبل از ازدواج (نامزدی یا رفت و آمدهای بخصوص) را نیز مطالبه می‌کند. معاشرت قبل از ازدواج لازم می‌دارد که زوجین یکدیگر را بطور خیلی دقیق و عمیق بشناسند و نیاز به این خواهند داشت که از نظر جسی آموزش صحیح و آمادگی صحیح داشته باشند. (43,51,53) اگر این شرایط موجود نباشند نمی‌توانند کمبود تجربه‌های خیرخواهانه بزرگتران را جبران کنند.

ب - پائین آمدن سن ازدواج: که با مطالب قسمت الف مغایرت دارد. از آنجائی که جوانان امروزه به منظور بدست آوردن بلوغ عاطفی و تکامل روانی بمرور به زمان بیشتری نیازمندند پائین آمدن سن ازدواج پدیده‌ایست تهدیدکننده و غم‌انگیز. ازدواجهای جوانان "Teenager" که اغلب تحت تأثیر نیروی جاذبه بدنی و جنسی انجام می‌پذیرد در اثر عدم آگاهی و آموزش اشتباه ترانه‌ها و فیلم‌ها به غلط بعنوان ازدواج از روی عشق تعبیر می‌گردد. ازدواجهایی که

در اثر تصمیم افراد نابالغ و کسانی که در موقعیتی از نظر فکری و روانی قرار ندارند که بتوانند یک چنین تصمیم پر - اهمیتی را بگیرند یکی از بزرگترین دلیل ازدیاد روزافزون طلاق می‌باشد.

ج - ارزیابی جنسیت "Sexuality" نیز بطور قاطع نزد افراد تغییر نموده است. در زندگی زناشویی جنسیت موقعیت بسیار پراهمیتی را تسخیر می‌کند. جنسیت در زمان ما از یک "رویداد انگیزه‌های شخصی" تبدیل به یک سرمایه مثبت و قابل قبول شده که به رابطه عشق و محبت افراد فرم و Gestalt می‌دهد. جنسیت بر طبق پدیده تجربی‌امروزی آن مهمترین وسیله ابراز عشق گردیده است. برخلاف سابق امروزه زندگی زناشویی مهمترین مکان فرم دادن و کولتیو نمودن جنسیت و "Erotre" می‌باشد. این موضوع دلیل ازدیاد روزافزون بیماری‌هایی می‌باشد که بعلت اختلالاتی - که در قدیم بسیار نادر بودند - مثل "Frigiditact, Impotence, Amorgasmie" و غیره مراجعه می‌نمایند. اینان کسانی هستند که در اثر آماده نمودن ناکافی جنسی یا علل دیگر در وظایف جنسی و مسئولیتهای زندگی زناشویی نارسائی نشان داده‌اند. مهمترین و یا از نظر ذهنی تنها زیربنای زندگی زناشویی جدید "رابطه عاشقانه" می‌باشد. ازدواج بدون "عشق" بنظر اکثر مردم این زمانه کاریست بسیار زشت و پلید. این زمینه و زیربنای بسیار باریک که به ازدواج تمایلی می‌کشد بر خلاف ازدواج‌های موقعیتی سنتی قدیم خواه و ناخواه نیاز به تمایل و محبت بالغ و تکامل یافته دارد تا به جدائی نکشاند. هم‌آهنگی جنسی در آن اهمیت تعیین‌کننده دارد.

د - ازدواج با اصطلاح مخلوط یکی از پدیده‌های زندگی جدید است. اصطلاح ازدواج مخلوط "Heterogamie" برای اختلاط همسران از نظر خصوصیات مختلف مثل فاصله‌های سنی، تفاوت‌های قومی و قبیله‌ای، تفاوت‌های ملیت، نژاد، دین، تفاوت‌های فرهنگی، مدارج علمی، آموزشی، سطح زندگی، تفاوت‌های طبقاتی و غیره می‌تواند در نظر گرفته شود. عمر زندگی‌های زناشویی "homogam" از زندگی‌های زناشویی که در مقابل آن "heterogam" می‌نامیم به مراتب کمتر است. وظایف اینگونه زندگی‌های زناشویی بیش از ازدواج‌های معمولی

در این است که ایشان لازمست از بعضی جهات کاملاً از نو شروع کنند بدون لنگر مطمئن خصوصیات خوئی و سنتی و رموز زندگی عادت شده قبلی خود. در این گونه ازدواجها زمینه زندگی زناشویی محدود به رابطه "بین فردی" این دو می باشد.

هـ - کنترل زایمانها و تنظیم تعداد افراد خانواده: Trimbos (49) نیاز به کنترل زایمانها و تنظیم تعداد افراد خانواده را یکی از بزرگترین علل مسائل خانوادگی این زمانه می داند. این مسئله رابطه بسیار نزدیک با ساختمان اجتماعی امروزی دارد (از دیاد جمعیت، کمبود مسکن و کوشش برای بالا بردن مسائل رفاهی، آرزوهای آموزشی، بینش راجع به سعادت، تغییر موقعیت زنان، شکلیاتی روانی و غیره). مقاومت در مقابل تنظیم تعداد افراد خانواده - حتی در مجامع متعصب دینی - نیز تقریباً از بین رفته؛ البته عقاید راجع به روشهای آن در جوامع پزشکی و دینی متفاوت است. و غیره...

زندگی زناشویی چنانچه گفته شد شدت تحت نفوذ دگرگونیهای بنیادی اجتماعی و رابطهها و موقعیتهای زمانی و فرهنگی قرار داشته و از آن تبعیت دارد. عواملی که در سابق برای ازدواج مشخص کننده بودند - نفوذهای سیاسی، آموزش کودکان، رفاه اعضا، پیر خانواده و غیره از آن گرفته شده و به مراجع دیگر سپرده گردیده است. زندگی زناشویی دیگر بصورت یک "زندگی خصوصی" درآمده که "به دیگران و اجتماع ربطی ندارد". فرد دیگر در آن خود را محفوظ نمی یابد کمتر متعلق به آن است. آن آرامش سابق را در آن نمی یابد و به مرور بطور روزافزون از آن جدا می شود. زندگی زناشویی فقط بعنوان مرکزیت خانواده و بعنوان "جو خصوصی" و جنسی باقی می ماند. شغل مرد و اغلب نیز زن را از خانه بیرون می کشاند. همکاران و افرادی که در شغل با فرد نزدیک هستند بتدریج برای او اهمیت بیشتری را پیدا می کنند. همسر او از او به مرور جدا شده و بیشتر احساس طردشدگی و تنهایی می کند. انهدام متشکله زندگی زناشویی در اثر تحرک انسان در این عصر تشدید می گردد.

در ابتدا "تحرک عمودی" یعنی بالا رفتن موقعیت اجتماعی که موقعیت فرد را نسبت به همسر و کودکان تغییر

فاحش می دهد، و در ثانی "تحرک افقی" یعنی تغییر محل سکونت به تناسب با شغل و به محل هایی که منافع بیشتری از نظر شغلی را عاید شخص می کند، این بدان معنی خواهد بود که رابطه شخص با افراد دیگر و با محل سکونی سست و خلل پذیر می گردد. زندگی در محل غریبه باعث تغییر نوع زندگی شخص و سست شدن سنتها و احتمالات ارزشهای او می گردد. (1,3,13,39,41,45,52) مسلماً زندگی زناشویی از آن بدون تأثیر نمی ماند. به نسبتی که رابطه فرد نسبت به محیط او سست می گردد به همان نسبت او تنها شده و احساس تنهایی می کند. احساس تنهایی امروزه یک پدیده همگانی است. در اثر آن انسان نیاز بیشتری پیدا می کند که در عشق و زندگی زناشویی به تنهایی خود فائق آید، او در جستجوی همسری خواهد بود که بتواند با او زندگی کند و بتواند از تنهایی نجاتش دهد. ولی رابطه محبت آمیز و عشق و ازدواج شروع یک راه مشترک می باشد؛ "زندگی زناشویی عبارتست از یک وظیفه مشترکی که باید راههای پریچ و خم و ناراحت کننده و تهدید آمیز و بحرانی و دردآور را طی نماید که پیمودن آن آسان نیست حتی برای زوج عاشق که معنی عشق را صحیح نفهمیده اند". Bally (2) به خطرات و ریسک زندگی زناشویی جدید که بر پایه های علاقه و تمایل بنا گردیده اشاره می کند و می گوید که باید هنوز برای بدست آوردن نتایج آن در انتظار باشیم. این نوع زندگیکهای زناشویی لازم است یک زندگی مشترک خصوصی و پایدار از نظر زندگی روزمره و دنیای واقعی بشود و بدان وسیله کاشانه گرم و صمیمی و مطمئن برای کودکان. برای اینکه این خواسته ها انجام گردد لازم است انسان آمادگی و بلوغ عاطفی و تکامل روانی پیدا کند. برای درک عشقی که مطالبه نمی کند، توقع و انتظاری ندارد و از یک امید لایزال سرچشمه می گیرد.

زمانی که از اختلافات عمیق زندگی زناشویی و بحرانهای خطرناک صحبت می کنیم منظورمان سوء تفاهات و اختلاف نظرها و حساسیتهای کم اهمیت و زودگذر نیست، بلکه آن اختلافات مخرب و ترمیم نشدنی بوده که احساس سعادت و آرامش و گرمی محیط زندگی و کاشانه را از بین برده و جلوی تحقق شخصیت و شکوفائی و استعدادهای زن و مرد و بخصوص کودکان را گرفته و زندگی هر کدام را بصورتی

عاطل می‌کند.

ممکنست این سؤال مطرح گردد آیا هراختلاف، نزاع، سوءتفاهم، دوره‌های سردی در زندگی زناشویی بسیارمخرب و خطرناک بوده و آینده شومی را برای این زندگی زناشویی نشان می‌دهد؟ شاید تعجب آور باشد که بگوئیم از نظر روانشناسی دینامیک و رواندرمانی وجود اختلافات زناشویی حتی در زندگیهای بسیار سالم و موفق نیز معمولی بوده و باعث تحکیم و ادامه و بقاء آن می‌گردند.

در این زمینه E. Carp (6) از "تعارض و اختلافات شفا دهنده" صحبت می‌کند که طراوت و تازگی و تمدد و نیروی حیاتی زندگی زناشویی را تغذیه و تضمین می‌کند. ولی مهمتر از آن برطرف نمودن این اختلافات زناشویی احساس آزادی، آرامش، اطمینان و مسرت و سعادت بوجود می‌آورد. مرد و زن در وادی زندگی سرازیرها و سربالائیهای را طی می‌کنند آفتاب سعادت و باران و طوفان را با یکدیگر تجربه می‌نمایند، بعداً به کار روزمره می‌پردازند. زمانی به ایشان کودکی هدیه می‌شود... با احساس سعادت و تعجب هر دو با قلبی آکنده از عواطف پاک انسانی و امید توام با افسردگی بر بالین کودک تب‌دار خود خم می‌شوند در حالیکه بغض و ترس گلوی هر دو را می‌فشارد... در آنموقع هر دو از صمیم قلب برای نجات طفل خود دعا می‌کنند، اگر یکی ازهمسران بیمار باشد آن یکی جای خالی را با محبت پر می‌کند، اگر بیکاری پیش آید بهم کمک می‌کنند و صرفه‌جویی می‌نمایند. گاهی بحثهای میان زن و مرد به مشاجره می‌کشاند، هر دو اشتباه می‌کنند، همدیگر را نمی‌فهمند، نمی‌توانند گذشت داشته باشند، نمی‌توانند عفو کنند. هرکدام خود را بی‌نهایت تنها و افسرده و عصبانی حس می‌کند. ولی دیری نمی‌پاید که درمی‌یابند که فقط همسرش می‌تواند به او کمک کند، برای او نقطه اتکاء باشد، او را از تنهایی نجات دهد. با کمی خجالت از سماجت و بچگی خود یک قسمت از ناپختگی و عدم تکامل خود را برای همیشه بدور می‌اندازند. آینده ایشان نیز یکی است. نقشه‌ها و آرزوها و امیدها و غصه‌های یکسان شکل وحدت زندگی ایشان را مستحکمتر می‌نماید. در این زندگی پر از نرمش و مقاومت، مقدس و شهوانی، معجزه‌آسا و لطیف، جدی و شفع انگیز، متواضعانه و اشرافی،

آسمانی باز و زمینی محدود، عشق و محبت و مهر و علاقه بسان پلی است که جذر زندگی را به مد زندگی ربط می‌دهد. علل اختلافات زناشویی را می‌توان به طور کلی از جنبه‌های: ۱- خصوصیات شخصیتی طرفین ۲- علل محیطی ۳- علل عدم سازش مشاهده نمود.

این علل که خود ستونهایی بوده که از آنها علل کم اهمیت‌تر دیگر مشتق می‌گردند نتیجه نرسیدن به آرزوها، نخواستن مقاومت، دلخور و مأیوس شدن می‌باشند. یا به زمان دیگر کلیه عللی که به اختلافات زناشویی می‌کشاند اگر با خواسته درونی و توافق باطنی فرد برخورد کنند سست و بی بنیان شده و معدوم می‌گردند و در مقابل، آفة و محبت و کوشش متقابل بمنظور ایجاد تفاهم و هم‌آهنگی مشترک یارای مقاومت نخواهند داشت (9,11,15,17,21,23,24,29,34) ۱- عدم تشابه خوی‌ها را عده‌ای یکی از دلایل اصلی عدم توافق و جدائی بین زن و شوهر و شباهت خویهای زن و شوهر را دلیل خوشبختی و موفقیت زندگی زناشویی میدانند. در این زمینه به Typologue های مختلف از

Hipokrates و Galenus گرفته تا Krelschmer, Bleuler اشاره می‌گردد.

بطور خلاصه باید به این نکته توجه شود که ممکن است تشابه خصوصیات اخلاقی و شخصیتی دونفر با احتمال کم و بیش زمینه مناسبی را بمنظور هم‌آهنگی در زندگی زناشویی آماده سازد ولی پس از ازدواج تنها توانائی اصلاحات شخصی هر یک و تطبیق و تغییرات آنها است که می‌تواند هم‌آهنگی واقعی را بوجود آورد.

بنابراین لازمه اصلی توافق تنها خصوصیات شخصیتی و خوی‌ها و صفات یکسان نیست بلکه علاقه و کوشش متقابل آنها است برای ایجاد هم‌آهنگی و خوشبختی مشترک.

در بسیاری از زندگیهای زناشویی علیرغم پیش‌بینیهای خوی‌شناسی می‌توان هم‌آهنگی و توافق دو تیپ یا دو خوی مخالف را ملاحظه نمود. چه بسا زنان فعال و یا برون‌گرا "extrouert" که با مردان احساساتی، متفکر و عمیق و درون‌گرا "Introvert" که در خود فرو رفته‌اند زندگی مساعد و هم‌آهنگ و خوشبختانه‌ای داشته‌اند. بجای آن که مخل کار یکدیگر و مزاحم تحقق شخصیت هم باشند مکمل

می‌دهند.

مرد بعنوان "فقط مرد" فهمیده می‌شود. کسی که صفات "مردانه" مثل فعالیت، تحرک، عقل، منطق، قدرت انجام، فکر و غیره دارد، کسی که به دنیای خارج می‌رود، مسافرت می‌کند، می‌خواهد بدست آورد، بینش کلی دارد، از نظر رابطه‌های عشقی پایداری و ثبات کمتری دارد، حادثه‌جویی دارد، شهامت دارد. در مقابل آن زن به عنوان کسی که خصوصیات زنانه را مثل "pasivitaet"، چسبیدن روی موضوعی، آمادگی دائمی برای پذیرش، احساس و احساسات و عواطف و هیجانات شدید و قوی و بی‌ثبات، آمادگی فوق‌العاده برای فداکاری و گذشت، ایثار، نگاهداری بی‌انتهای آنچه که در اختیار دارد، توجه به جزئیات، نظم خاص از نظر رابطه‌های عاشقانه پایدار.

تفاوت خصوصیات مرد و زن در کلیه شئون و بخصوص صفات بخوبی چشمگیر است و باید از نظر پیشگیری و درمان اختلافات زناشویی مراعات گردند. بخصوص این تفاوتها را در جنبه‌های جنسی می‌یابیم:

۳- اهمیت عشق و جنسیت: با وجودی که این نقل قول اروپائی را نمی‌توان بدون محدودیت قبول کرد که: "در شب زفاف راجع به سرنوشت زندگی زناشویی تصمیم گرفته می‌شود" (27) ولی این حقیقت را همه می‌پذیریم که در شب اول خیلی چیزها ضایع شده و اشتباهاتی رخ می‌دهد که در تمام مدت زندگی زناشویی تأثیرات خود را خواهند داشت.

روابط عاشقانه پایه زندگی زناشویی را تشکیل می‌دهد. در یونان قدیم در این زمینه سه جنبه را در نظر می‌گرفتند که در فرهنگهای مختلف نیز شناخته شده بود و اسامی مختلفی داشته است: ۱- Sexus (عشق جنسی) ۲- Eros (عشق عاطفی و اجتماعی)، ۳- Agape (عشق ملکوتی). بدون تأثیرات اجتماعی و تربیتی و فکری مرد بیشتر متمایل به "Sexus" بوده و اگر به "Eros" (جنبه احساساتی و اجتماعی) می‌پردازد تنها بعنوان بدست آوردن دل زن و رسیدن به "Sexus" می‌باشد.

برخلاف آن زن بطور طبیعی و غریزی متوجه جنبه عاطفی و احساساتی و اجتماعی عشق یعنی Eros بوده

یکدیگر بوده و به شکوفائی استعدادهای یکدیگر و تحقق شخصیت هم و ایجاد احساس سعادت و خوشبختی خود و فرزندان خود کمکهای شایانی نموده‌اند (14,25,33,40) و باز هم دیده می‌شود که خوی‌های متشابه زندگی بسیار ناهم‌آهنگ و مختل داشته که به جدائی کشانیده شده است. بعنوان علت اختلافات زناشویی خیلی بیشتر از عدم تشابه خوی‌ها مسائل و مشکلات شخصیتی و خوئی یک یا هر دو همسر را می‌یابیم تا اینکه عدم سازش خوی‌ها "incom-pathibility of characters" را (26,39,57). با وجودی که این آخرین خیلی کمتر از آنست که در نظر گرفته شود. از "عدم سازش خوی‌ها" اغلب پرده برداشته شده و معلوم می‌گردد که تنها مشکلات سازش و عدم کوشش برای سازش بوده که به‌طور مبالغه‌آمیز متظاهر گردیده است به صورتی که اغلب دلیل اختلاف دیگری، مثلاً "بی وفائی یکی از همسران، عدم بلوغ فکری یا شخصیت نوروپیک یا پسیکو-پاتیک می‌باشد.

بکرات دیده می‌شود که بعضی از همسران که شکایت از عدم احساس خوشبختی و عدم ارضا دارند و دلیل آن را کمبودها و نقایص همسر خود می‌دانند و عیوب طرف را مقصر می‌دانند خود از نظر شخصیتی یا خوئی یا دلایل دیگر درونی نقایصی دارند و نمی‌توانند رابطه سالم انسانی، همسری، روانی، فکری، احساسی و جنسی صحیح با همسر خود بوجود آورند. در ازدواج مجدد بعد از متارکه با همسر اول باز همان مسائل و مشکلات شاید با محتویات دیگر و با رنگ متفاوت بظهور می‌پیوندند. در بین صفات مزاحم در اینجا باید از حسادت و کامل‌گرایی و دینی بودن بیش از حد طرف و شکایت نمودن و در طرف عقده حقارت بوجود آوردن را از مهمترین علل اختلافات زناشویی دانست.

۲- عدم شناسائی تفاوت بین زن و مرد و عدم رعایت تفاوتهای خصوصیات شخصیتی زن و مرد: به تفاوتهای بیولوژیک و روانی و خصوصیات شخصیتی زن و مرد در تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌ها اشاره شده است. این تفاوتها را می‌توان در سمبول زن و مرد بعنوان yang, yin (زمین و آسمان) در چین قدیم خلاصه نمود. مسلماً در فرهنگ‌های ابتدائی تر این تفاوتها مشخص‌تر بوده و بمرور سرحد مشخص خود را از دست

و تنها از آن راه می‌تواند به لذت جسمانی نیز دست یابد. باید گفت که بسیاری از شکست‌ها در زندگی زناشویی ناشی از عدم تلفیق صحیح و هم‌آهنگ این دوجنبه روابط عشقی می‌باشد.

بعضی از افراد تحت تأثیر تربیت اولیه خود به جنبه جسمانی عشقی و یا ارتباط احساساتی و معنوی آن اهمیت کافی نمی‌دهند و حتی آن را تحقیر می‌نمایند. نمی‌دانند که این دو جنبه با هم مغایرت نداشته بلکه نقطه اتکای یکدیگر می‌باشند. در نتیجه اکثر اختلافات از این عدم ترکیب صحیح ناشی می‌گردد - این اختلافات ممکن است در ماه‌های نخستین زندگی زناشویی مثلاً "در ماه عسل با نازگی‌هایی که دارد زیاد چشمگیر نباشد ولی بتدریج ظاهر شده و قوت گرفته و روشن می‌شود که برای زن و مرد مفهوم عشق یکی نیست.

بسیاری از زندگی‌های زناشویی بجهت اینکه زن اهمیت ارضای جسمانی را برای مرد درک نکرده یا مرد از اهمیت ارضاء احساسات زن غفلت کرده منجر به طلاق شده است. روشن است که این اختلاف در وضع روانی زن و مرد اشکالاتی تولید می‌کند. مرد در عین تمایل به عشق محتاج ارضاء جنسی است و این تمایل گاهی جنبه احتیاج شدید جسمانی می‌یابد، در صورتیکه در زن این احتیاج جسمانی نمی‌تواند از عشق و احساسات عاشقانه تفکیک گردد. سوء تفاهمات اغلب از این اختلافات ناشی می‌گردد. بسیاری از زنان نمی‌توانند این تفکیک بین لذت و عشق را در مرد درک کنند و نمی‌توانند بفهمند که او می‌تواند بدون دوست داشتن احتیاجاتی داشته باشد.

مرد گاهی که کشش جنسی بر او مسلط است، فراموش می‌کند محبت و عشق خود را نسبت به زنش ابراز نماید. زن حاضر نیست خود را فقط برای لذت در اختیار مرد بگذارد و وسیله ارضای شهوت او باشد. می‌ترسد که شوهرش صفات و خصائل واقعی او را درک نکند بنابراین از شوهرش به گرمی استقبال نمی‌کند و شوهر نیز علت این سردی زنش را درک نکرده، نادرست می‌داند یا حتی سوء تعبیر می‌کند، به این ترتیب اولین شکاف در عشق متقابل ایشان پدید می‌آید. در اینجا است که لازم است به خطر بزرگی اشاره کنیم و آن پناه

بردن به قوانین ازدواج برای مجبورکردن طرف به اجرای وظایف زناشویی می‌باشد. هدف زناشویی اینست که در عین ارضای تمایلات جسمانی و عاشقانه حس احتیاج او به محبت طرف نیز ارضا گردد. اگر طرفین بجای آنکه سعی کنند همدیگر را جلب نموده دوست داشته باشند از یکدیگر اجراء وظایف زناشویی را بخواهند مشکلات بیشمار دیگری ایجاد خواهند کرد. قرارداد ازدواج شباهتی با قرارداد اجاره‌خانه ندارد که مستاجر پس از اشغال خانه برای حفظ آن از قانون استمداد جوید. باید طرف مقابل و واقعیت انسانی او را در نظر گرفت. بنابراین بهتر است طرفین آزادانه به همدیگر نزدیک شوند و زندگی مشترک را به یکدیگر تحمیل نکنند.

بسیاری از این مشکلات از نشناختن روحیات جنس مخالف سرچشمه می‌گیرد. هریک از طرفین حرکات و نظریات طرف مقابل را بد درک می‌کند. اگر هریک از طرفین در زندگی زناشویی رضای خاطر اصلی را می‌یافت مسائل کوچک خودبخود حل می‌شد.

ریشارد می‌گوید "عدم ارضاء خیلی بیشتر از میل به زن دیگر یا تغییرات روحی، باعث بی‌وفایی و دوری زن و شوهر می‌گردد (4,12,22,28,32)

۴ - تغییر نقش زن و عدم فهمیدن صحیح "Emantipation" (آزادی یا تساوی حقوق زنان): به منظور نضج گرفتن فکر تکمیل یکدیگر در زندگی زناشویی و تحقق شخصیت هریک و شکوفائی استعدادهای ایشان لازم بود که هم‌ارزش بودن زن و مرد شناخته شود. این شناسائی در تحت تأثیر پیشرفتهای پزشکی و تغییر ساختمان اجتماعی و موقعیتهای اقتصادی و غیره در عصر ما صورت گرفت. ولی متأسفانه در اثر زیاد رویهای تابعین و مدافعین متعصب "Emantipation" این هم‌ارزش بودن در بعضی از جوامع با اصطلاح متریقی با یکی بودن، یکنوع بودن، یکسان و بی‌تفاوت بودن زن و مرد اشتباه شده است و این اشتباه بدلائل زیر پیشرفت می‌کند (24).

۱ - روش‌ها و هدفهای آموزش و پرورش یکسان در مدارس.
۲ - موقعیت استثنائی زمان جنگ که لازم بود زنان مثل مردان کار می‌کردند و رفتار مردانه داشته باشند و غیره که بعد از جنگ ادامه داده و عادت و سنت شد ... ۳ - کم‌ارزش

شمردن اجتماعی صفات و مشخصات و خصلتها و اخلاق و رفتار زنانه. ۴ - تغییرات اجتماعی و شغلی زنان: vorlagern می‌گوید: "خانمی که در شغل یا برای انتخاب شدن در محل شغلی بخصوص با رفتار مردانه فریاد می‌کشد و تلاش می‌کند به زن بودن خود خیانت می‌نماید". زمانی که از طرف مادر قدرت‌طلبی - شهرت‌طلبی را فرزند او بجای ملاحت و لطف موزون بودن، احتیاج به محافظت و سایر صفات زنانه به عنوان سرمشق ببیند دختر دیگر نمی‌تواند صفات طبیعی زنانه را کسب کند. خود را با آنها تطابق دهد. زیرا در این زمینه سرمشق صحیحی نداشته است. شوهر این زن بنا به غریزه طبیعی همیشه نیاز مخفی نسبت به زنی خواهد داشت که صفات واقعی زنانه داشته باشد. پسر نیز به‌نوبه خود مردانگی پیدا نمی‌کند. پسر این زن در اثر کمبود محبت مادری وعدم درک صفات واقعی زنانه در مادرش همیشه در پی جبران این محرومیت، فاقد از سلامت روانی، بدون قضاوت، تصمیم و رفتار مردانه و شجاعانه و اسیلانه. این مرد ممکن است بعدها در خانواده آینده برای جبران کمبودهای سابق مستبدانه مرتب به امر و نهی و کسب محبت مادری به جای یک رفتار صحیح و همکاری و کمک و بالاخره "همسری" بعنوان یک شوهر خوب بیردازد.

رویداد "Emantipation" و "مردشدن زنان" در رابطه جنسی نیز اثرات مخرب خود را در کشورهایی که بیشتر پیروانی دارند بر جای گذاشته است. واکنش مردان نسبت به این رویداد "Emantipation" در زمینه امور جنسی - بخصوص زمانی که شدیدتر باشد بطریقی است که خود را از زنان مردنما در تهدید و فشار می‌یابند (24) ایشان اطمینان و اعتماد خود را از دست می‌دهند و بدین طریق عدم سلیقه و اختلافات بروز می‌کنند. مطالبه جدید زن که مرد خود را با نیازهای جدید بیدار شده جنسی او تناسب دهد یعنی سرعت، تحرک، تحریک پذیری و تنوع‌خواهی او باعث این می‌شود که بهمان نسبت از قدرت مرد کاسته شود. این را مردها احساس می‌کنند، بعضی‌ها خیلی روشن و بی‌پروا آن را به‌زبان می‌آورند؛ مثلاً "با این جملات: "زنان دیگر ملاحت و زن بودن را به اندازه کافی ندارند که بتوانند ماها را تحریک کنند". بدین سان مردان تحقیر می‌کنند و از آن می‌گذرند

زمانیکه زنان بطرزی نیستند که مردان انتظار آن را دارند. به‌نسبتی که در اثر از بین رفتن مهار جنسی زن، مرد مهار جنسی پیدا کند، بهمان نسبت نمی‌تواند دیگر در مقابل او "قوی" باشد و آن رابطه دوستانه جنسی را به وجود آورد که بتواند هر دو را ارضاء نماید.

بخصوص خودنماییهای جنسی بعضی از زنان بر روی مردان سالم و تیپیک مشمئزکننده و ناسالم جلوه می‌کند و از نظر جنسی بعد از توجه کوتاه اولیه دیگر جلب نمی‌گردد. به منظور داشتن رابطه صمیمی روانی و رابطه سالم جنسی مردان سالم و "مردانه" زنان دست نخورده از نظر جنسی بدون تجربه، حساس و بخصوص زنان "کم حرارت" را ترجیح می‌دهند. زنی که شهوت جنسی خود را خیلی روشن به‌نمایش می‌گذارد باعث تنفر مرد سالم می‌گردد. زیرا زن اطمینان آن مرد را می‌ریاید و از او این شانس و امکان را می‌گیرد که بتواند او را تسخیر کند.

زمانی که ساکت، تابع بوده و به طور منفی در خلوت تنهایی احساس سعادت و آرامش می‌کنند. این همیشه و امروز از نظر جنسی ایده‌آل برای مرد می‌باشد. رابطه جنسی تا زمانی که زن و مرد نقش زن بودن و یا مرد بودن خود را قبول داشتند و بدان عمل می‌کردند؛ مرد، بعنوان طرف فعال، پیش‌رونده، مطالبه‌کننده، بالا و قوی، زن به عنوان طرف Passive آرامش دهنده و ظاهراً "ضعیف‌تر". زنی که تابع است می‌تواند تبعیت خود را بطور Passive به ارضاء جنسی تبدیل نماید. ولی متأسفانه اغلب این تبعیت را به سردمزاجی تبدیل می‌کند.

تفاوتی که در وجود زن و مرد موجود است از نظر جنسی نیز قابل تغییر و از بین بردن نیست مثلاً زمانی که زنی عشق می‌ورزد این کار را بلا انقطاع انجام می‌دهد ولی مرد در بین آن کار هم دارد.

۵ - عدم شناسایی صحیح خود و همسر در نتیجه انتظارات غیر واقع بینانه از یکدیگر: در عصر داروهای آرام بخش خواب آور، بی‌هوش‌کننده، مواد مخدر، مسکن، بشر قدرت تحمل را از دست داده و از بین رفتن بلافاصله درد یا کششهای درونی یا فشارهای روانی را مطالبه می‌کند. تخیلات و فانتازیهای ایده‌آلی ممکن است مجردین را با

شخصی را به طوری که هست، با مشخصاتی که دارد، با خصوصیات اخلاقی، روانی، بدنی و غیره قبول داشته باشیم نکته‌ایست بسیار مشکل: در روانشناسی دینامیک و روانکاوی حقیقتی است بسیار شناخته شده که انسان آرزوها و تصورات خود را در طرف جستجو می‌کند و اگر نباید انتقاد می‌نماید یا دلسرد و ناامید می‌گردد.

یکی از شرایط برخورد صحیح همسران این است که هر کدام طرف را آنطوریکه هست ببیند و مهمتر از آن خود را همانطوریکه هست بنمایاند. کسی که خود را - به امید اینکه دوست داشته شود - بطرز دیگری از آنچه که هست نشان دهد یا باصطلاح "نقش بازی کرده" یا "در باغ سبز" نشان دهد، طرف را به اشتباه انداخته و طرف از مایوس می‌گردد. زمانی که بالاخره محک تجربه نقاب (و ماسک) را برکنار کند. بر روی چنین "غلط اندازیها" هرگز نمی‌تواند یک عشق و همسری پایدار پایه‌گذاری گردد. این خیانتی است به خود و به طرف و به فرزندان آینده و به اجتماع (51) اگر انسان آمادگی ندارد به شخصی آنطوری که هست عشق بورزد - با همه کمبودها و نقایص و عیوب او - بهتر است که تن به چنین ازدواجی ندهد. از عشق خبری نیست اگر مرد یا زن به یکدیگر برای توانائی‌ها یا استعدادها یا امکانات یا مشخصات بدنی یا روانی او احترام بگذارد نه به خود او. اغلب مشاهده می‌گردد که اشخاص (حتی پدر و مادر نسبت به فرزندان) زمانی کسی را قبول دارند که او با انجام کار خوبی خود را طبق انتظار ذهنی والدین بنمایاند (مثلاً) به وسیله "بچه خوبی" بودن، نمرات خوب در امتحانات، کمک به پدر و مادر، شیطانی نکردن یا بازی نکردن، شاگرد اول شدن و غیره... همیشه از کودک خواسته می‌شود که آنطوری که والدین می‌خواهند بشود و به او اجازه نمی‌دهند خود را آنطوری که هست تکامل دهد و آنطوری باشد که هست. در زندگی زناشویی نیز بهمین صورت عمل می‌گردد به طوری که طرف زمانی قابل قبول است که فلانطور باشد و فلانطور نباشد یا فلان توانائی‌ها را از خود نشان دهد و غیره...

۷ - عقده حقارت مردنسبت به زن وزن نسبت به مرد. به این نکته مکرراً اشاره شده است که مرد در مقابل زن از جهات مختلف - مخصوصاً از بعضی از جنبه‌های جنسی و این

"سراب" ها و تصویرهای زیبا و خیال‌انگیز و آسمانی مشغول دارد، ولی کسی که در داخل زندگی زناشویی قرار دارد یا قرارگیرد بعد از مدتی زندگی زناشویی خیلی جدی و بی‌پیرایه و بطور واقعی خود را می‌نماید و به شخص نشان می‌دهد که باید بسختی روی آن کار کرد، مقاومت داشت. آنرا با هنر نرمش و نوازش تزئین نمود برای اینکه دوام پیدا کند و یا حتی قابل تحمل شود (7,10,35,37,38). در اینجا یکی دیگر از علل اختلافات جلوه‌گر می‌شود: زمانی که زن و شوهر بسختی روی اینکه زن یا مرد باید چطور باشند، یا زندگی زناشویی باید چطور باشد پافشاری نموده و اگر اینطور نباشد احساس دردمندی و عدم خوشحالی و افسردگی و بدبختی نمایند. ولی بنا به آنچه که در بالا گذشت بعلت تغییر نمودن اجتماع و نقش زن و مرد دیگر اینگونه تصورات و مطالبات با واقعیت موجود تطابق ندارند.

از طرفی مردی که خسته از کار باز می‌گردد و هزاران فشار را در جبهه‌های مختلف در بیرون تحمل نموده است دیگر در زندگی زناشویی سیایش رشید و پرشهامت و خوش - خوی و نیک پندار و پرطراوت و پرانرژی نیست، مردی نیست با بازوان قوی و حمایت کننده و از نظر فکری آن ژنی نیست که این خانم در زمان دختر بودن در تصورات و تخیلات خود او را می‌پرورانید.

از طرف دیگر خانمی که تحصیلات عالی دارد و شاغل است و فعال در خانه دختر بچه ظریف و با طراوت، ساکت و آرام و ملاحظه‌کار و مودب مطاع و فداکار نیست که به عنوان دختر خیالی در قلب مردان جای داشته باشد. این هر دو اکثراً "خسته، عصبی، تحریک شده بوده که در اثر آن نقابهایی که قبلاً" برای جلب طرف (قبل از ازدواج) بر چهره زده بودند برکنار می‌رود و بطرزی جلوه‌گر می‌شوند که لابد مورد قبول طرف نبوده است. دیگر "من" بصیر ایشان حمل کننده رابطه متقابل ایشان نیست بلکه جنبه دیگری در مرد که Juny به آن "Anima" می‌گفت یا جنبه دیگری در زن که Juny به آن Anima نام نهاده بود و در برخورد این دومرد یا زن به یکدیگر و با چنان دیدی معلوم است که نتیجه چه خواهد بود.

۶ - عدم احترام باطنی و قلبی به همسر: این که

که زن از نظر غریزی مطمئن تر است و با سرعت زیادتری بعضی از نکات را در می یابد، بلوغ عاطفی و اجتماعی او زودتر از مرد به وقوع می پیوندد و امثال آن - احساس حقارت می کند (5) این نکته باعث آن می شود که مرد در مقابل انتقاد زن بی اندازه حساس است. بمنظور اینکه از انتقاد احتمالی زن در امان باشد از زیر بار مسئولیت "ناخدا" بودن شانه خالی می کند و به صورتی می گریزد و این مسئولیت را به زنش محول می کند. از طرف دیگر سعی می کند این جیونی و عدم شهامت را بوسیله "ژست" مردانگی، تظاهر به اطمینان و اعتماد به نفس، کلفت کردن صدا و مغرور بودن و احتمالا تحقیر و رفتار مستبدانه و خشونت جبران کند (24) از طرف دیگر زن نیز نسبت به مرد "احساس حقارت" دارد - از نظر قدرت و توانایی ها و ساختمان بدنی، بعضی از جنبه های فکری و خصلت های عاطفی و غیره - بخصوص که تربیت و آداب و رسوم اجتماعی این احساس حقارت را تشدید می کند. هرچه این احساس حقارت در زن شدیدتر بوده و بیشتر واپس زده شده باشد او بیشتر سعی دارد که بوسیله انتقاد، زخم زبان و ایراد تحقیر مردان بطور عموم و تحقیر شوهر خویش بخصوص جبران کند. بدین وسیله ما خود را در میدان "مبارزه برای بدست آوردن قدرت و تسلط بر همسر" می یابیم. هرچه مرد بیشتر بار مسئولیت خود را شخصا حمل کند و بطور واقعی "سر این جامعه کوچک" باشد خانم او بیشتر شاد و راضی بوده و بهتری می تواند نقش خود را بعنوان قلب این "اجتماع کوچک" بازی کند. ولی این زن لازم است به مرد خون آن اعتماد به نفس و اطمینانی که بطور طبیعی ندارد بدهد. زن باید به مرد خود اعتماد به نفس عطا کند هرچند در ابتدا او فاقد استقلال باشد. زن باید با محبت و مدح و ستایش و تشویق "باد در آستین" او کند تا او خرده خرده جرأت حمل بار مسئولیت را پیدا کرده و بتواند بعنوان "ناخدا" وظیفه خود را انجام دهد.

زمانی که زن در این مدح و ستایش و اعتماد به نفسی که باید هر روز نسبت به شوهرش اعمال کند قصور نماید و یا حتی او را تحقیر کند این مرد خود را در مقابل زن خود بسان بچه ای حس می کند یعنی این احساس را خواهد داشت که برای زنش بچه ای بیش نیست از این رو خواه و ناخواه

زودتر یا دیرتر زنی را خواهد یافت که بطور صحیح و حقیقی او را بشناسد و بزرگ و بالای سر خود ببیند، "زنی" که در مقابل او اکنون واقعا احساس "مردی" و "مردیت" و سالاریت کند (51) خطر بی وفائی و خیانت نسبت به زنی که در ابتدا ذکر آن گذشت خیلی زیاد است و مسلما ریشه اصلی اغلب خیانت های شوهر نسبت به زن و شکستن قوانین زناشویی به وسیله او در آنست که مرد خود را در مقابل زن خود کوچک و حقیر می یابد یا اینکه در مقابل زن خود احساس حقارت می کند و این زن خود این آتش را دامن زده یعنی این احساس حقارت را تشدید می کند. و حتی این مرد را تحقیر می نماید در صورتیکه زن جدید (هراندازه نیز از نظر واقعی نقایص بیشتر در مقابل زن اول داشته باشد) خوب فهمیده که چگونه از این مرد یک "سر و سالار" بسازد یعنی این احساس را به او بدهد که واقعا نسبت به این زن سر است. مسلما عدم تناسب "قدرتها" بین مرد و زن یکی از علل اصلی اختلافات زندگی زناشویی می باشد. زمانی که زن از نظر قدرتهای مختلفه قوی تر، باهوش تر، عاقل تر، با تجربه تر و آتشین تر است و بخصوص بگذارد که مرد این برتریهای زن خود را نسبت به خویشتن درک کند، معمولا از این خانه سعادت رخت بر خواهد بست و اگر متارکه پیش نیاید دائم هر دو نسبت به یکدیگر گله و شکایت خواهند داشت.

برعکس زمانی که مرد تمام مسئولیتها را بعنوان "سر" خانواده متحمل گردد و زن بعنوان "قلب" همه خانواده را با آتش محبت و صفای روح گرم دارد، بهترین رابطه زندگی خانوادگی بوجود خواهد آمد که مناسبترین شرایط را نیز برای تکامل صحیح و سعادت مندانه کودکان فراهم خواهد نمود.

۸ - اشکالات مرد (و مرد بودن) اشکالات زن (و زن بودن): در بین فاکتورهای روانشناسی که پیش بینی زندگی زناشویی را می تواند خیلی بد نماید تأثیر "موقعیتهای Oedipal" که حل نشده باشند به حساب می آیند؛ زمانی که زن رابطه ایده آلی حلاجی نشده به پدر داشته باشد هیچ شوهری این قدرت را نخواهد داشت که بتواند در سطح مقیاسهای بسیار عالی باشد که این خانم مطالبه می کند. اگر رابطه ناخودآگاهانه نامطلوبی با پدر داشته باشد که برای او

زیان بخش نتیجه سالها وقت لازم خواهد بود. گذشت در مقابل خواسته‌های کودکان، که برای پیدا کردن بلوغ عاطفی لازم است بسیار تلخ می‌باشد از این رو با مقاومت شدید ناخودآگاه روبرو می‌شود. ولی در صورت موفق شدن به این گذشت شخص متوجه می‌گردد که این گذشت موقعیتی بزرگ بوده و به انسان وسعت افق فکری و آزادی باطنی، خوشحالی و رستگاری می‌دهد.

۹ - جنبه‌های اقتصادی و مالی: نیز در زندگی زناشویی نقش بسیار پراهمیتی را بازی می‌کنند. مرد معمولاً "بامشقت برای زندگی و از آن مهمتر برای تجملاتی که زن خیال می‌کند می‌تواند توقع و انتظار داشته باشد کار می‌کند. اغلب زنان نیز تمام روز کار می‌کنند، ولی با وجودی که خیلی مشکل قابل قبول است، بنظر می‌رسد که ایشان با نیروی حیاتی بیشتر، با علاقه و شور زیادتر علاوه بر شغل و رسیدن به خود خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری هنوز بیش از مردان وقت برای جنبه‌های فرهنگی، خواندن کتب، رفتن به سینما و غیره پیدا می‌کنند. از جهات مختلف، به طوریکه در بالانیز به آن اشاره شد، قابل درک است اگر مردان - مسلماً - بدان اعتراف نمی‌کنند یا پدیده ناخودآگاه می‌نمایند - در مقابل ایشان اطمینان خود را از دست بدهند و شاید نیز حتی یک ترس نیمه خود آگاه و درونی در مقابل ایشان پیدا کنند. از این جهت خیلی از مردان سعی می‌کنند با دروغ از خیلی شکایات و گله و تویخهای زنشان رهایی پیدا کنند (24). ولی اغلب پیش می‌آید که این دروغ در اثر تیزبینی یا قدرت "الهام" زن درک می‌شود. اکنون اگر زنی عقل و فراست زنانه را داشته باشد این مطلب را برای خود نگاه می‌دارد. اگر اتفاقاً "قضیه رو شود زن با فراست با کم توجهی می‌گوید سوءتفاهم شده است.

خانم‌ها خیلی زود این حقیقت قدیمی را فراموش می‌کنند که "عشق فقط یک قسمتی از زندگی مرد است". شاید حتی می‌توان گفت که "شغل اولین زن مرد است و زنش دومین" Sylviat Peter Duncan خطاب به خانمها می‌گویند: "هرچه زودتر متوجه این موضوع شوید که از مرد انتظار همان فداکاری را که شما نسبت به او دارید نمی‌توانید داشته باشید بهتر است" مردانی که در زمان خواستگاری یا

غیرقابل حل بوده‌اند (54)، ممکنست در ابتدا شوهر در مرحله ایده‌آلی قرار داده شود - فرار از پدر - ولی بعد از مدتی شوهر را با پدر انطباق داده و بدین صورت از ارزش او می‌کاهد، او را زمین می‌زند. از او متنفر می‌گردد یا از او یک شیطانی می‌سازد. بهمین سان یک شوهری که در رابطه ناخودآگاه با مادر تخیلی "ایده‌آلیزه" شده قرار دارد در جستجوهای خود به این نتیجه می‌رسد که هیچ زنی در تمام دنیا بتواند بجای این مادر ایده‌آلیزه شده و تخیلی بنشیند. در صورتیکه بالعکس برای مردی که رابطه ناخودآگاه منفی با مادر خود دارد و این عواطف را به زن خود انتقال داده است این زن پس از دوران رویایی و جانشینی به جای مادر مورد تنفر و انزجار قرار می‌گیرد.

رابطه روانی حلاجی نشده با خواهران و برادران نیز تأثیر خود را در زندگی زناشویی می‌گذارد و در موفقیت یا عدم موفقیت آن بطور قاطع مؤثر است. ممکنست این رابطه روانی حلاجی نشده با خواهران و برادران در ابتدا به اشکالات یا اختلافاتی در زندگی زناشویی نکشاند تا این که رابطه انحصاری با همسر در اثر زایمانها و به دنیا آمدن فرزندان مختل گردد. معمولاً در چنین موقعیتی مرد اشکالاتی را بوجود می‌آورد. بجای اینکه به زن خود در مورد زندگی و تربیت کودکان کمک کند، بطور بازگشتی و "regressive" با فرزندان خود حسادت می‌ورزد و در جوار ایشان و با ایشان در جلب مادر رقابت و کوشش می‌کند. در چنین موقعیتهایی اغلب مشاهده می‌کنیم که شوهر زن خود را با نامی که بچه‌ها مادرشان می‌خوانند صدا می‌کند. مشکلات زن با شوهر در رابطه با فرزندان دیرتر متظاهر می‌گردد و بخصوص در مقابل دخترانی که در حال رشد و بلوغ می‌باشند، که از طرف مادر به عنوان رقیب یا حتی هوو تجربه گردیده و به منظور جلب نظر شوهر با دختران خود به رقابت می‌پردازد و حتی از آن نیز پا فراتر گذاشته می‌شود و زن دخترش را به عنوان رقیب در مقابل کلیه مردانی که به نظرش جالب و دوست داشتنی می‌آیند می‌بیند. اینگونه وابستگی‌های دوران خردسالی اگر حلاجی نشده باشند و تشیت گردیده باشند تأثیرات بسیار نامطلوبی بر روی رابطه زناشویی می‌گذارد. برای از بین بردن ترس‌ها، اضطراب‌ها و رفتارهای آرزویی و نامتناسب و

قبل از ازدواج کلمات گرم عاشقانه را بطور مبالغه آمیز به معشوق خود نثار می کنند بعدها حتی این توانائی را ندارند به او "تورا دوست دارم" بگویند. ایشان می خواهند که نشان این موضوع را بعنوان امری مسلم ببینند. اگر دائم اعتراف و برهان برای عشق شوهر خود از او انتظار داشته باشد جوابی را که خواهد داشت عبارتست از "مگر من با تو ازدواج نکردم"، تفاوتی که در خمیره و موجودیت زن و مرد بچشم می خورد غیر قابل زدودن است. زیرا زمانی که یک زن عشق می ورزد دائم و بلا انقطاع عاشق است ولی مرد گهگاه در بین آن نیز کار دارد" (24). در زمینه های اقتصادی و مالی نیز دگرگونی های اجتماعی و تغییر سنتها یک گنجی و ابرگر فتنگی بوجود آورده و دیدگاههای زن و مرد در اصل تغییر نکرده و تا این تغییرات صورت نپذیرد اشکالات قابل حل نیستند. در یکی از ویزیتها رزیدنتهای روانپزشکی معتقد و معترض بودند که خانمها از طرفی تمام حقوق و اختیارات و امکانات شغلی و مالی را می خواهند ولی هنوز بر ایشان مسلم است که تمام مخارج را باید شوهر عهده دار شود اگر حقوق مرد حتی کمتر نیز باشد. این اعتراض مردان شاید در ناخودآگاه اعتراض مرد را نسبت به کارکردن خانمها می نمایند که هنوز هضم نکرده اند. از طرفی دیگر زنان نیز در اثر اعتراض ناخودآگاه به زن بودن کوشش برای پاگذازدن در جای پای مردان در زمینه "پول در آوردن" و شغل کرده و به وظایف اصلی تر و مهمتر که وظیفه تربیت نسل آینده و کوشش برای سعادت مند نمودن خود و خانواده باشد واقعی نمی گذارند ولی چون دور از طبیعت خود عمل می کنند زمانی که به پول می رسند اولاً "باطناً" نمی خواهند این پول خرج مصارف ضروری خانواده برسد "زیرا این وظیفه شوهر است" بلکه اکثراً "مصرف بی معنی و لوکس پرستی و تجمل را تشدید می کند که بزرگترین ضربه ها را به سلامت اجتماعی و اقتصادی زده و عامل تورم می باشد...

اگر در قدیم داشتن جواهرات و لباسهای خارجی، یا خوردن آناناس و شکولاتهای خارجی و مسافرتهای خارج را عده معدودی انجام می دادند اکنون فلان کارمند بانک که شوهر خانم بهیار با تجربه ایست می گویند خانم من تمام سال به من و خودش و دو بچه اش زجر می دهد و کار می کند و پول

آن را جمع می نماید و سالی ۲۰ - ۳۰ روز تمام پولها را با خود به اروپا می برد و بنجل خریده و باز می گردد بنابراین دیگر سیر شده ام یا خانم کار نکند یا می خواهد متارکه کند. ۱۰ - انتخاب نامناسب همسر: در این زمینه که در بالا به آن اشاره شد باید خاطر نشان نمود که انتخاب همیشه طبق رعایت واقعیت و در نظر گرفتن شخصیت خود و طرف و نیز بر پایه های بلوغ فکری و عاطفی انجام نمی پذیرد بلکه بیشتر در اثر عوامل اتفاقی تأثیرات دیگران و ایده آل های غیرواقعی و تصورات شخصی که بزودی باعث دلسرد شدن و یاس و ناکامی شده و نه تنها جنبه همسری از بین می رود بلکه جبهه گیری شده و بحث دفع شر و رهائی از طرف و به خود اندیشیدن و امثال آن پیش می آید (44). در این زمینه لازم است به آمادگی برای ازدواج:

۱ - از نظر بیوفیزیولوژیک، ۲ - از نظر روانی و اجتماعی و تکامل عاطفی و فکری اندیشید. علاوه بر آن: ۱ - تشابه علائق و طرز فکر و هدفها، ۲ - تشابه مذهبی و جهان بینی، ۳ - تشابه تحصیلات و تشابه طبقاتی، ۴ - تشابه طرز فکر نسبت به امور جنسی، ۵ - تشابه علاقه به زندگی و سرعت عمل در کارها، ۶ - روابط خانوادگی عاقلانه، ۷ - تکمیل یکدیگر از اهمیت خاصی برخوردارند که راجع به آنها در جای دیگر اشاره شده است.

۱۱ - راجع به کنترل جمعیت و تنظیم افراد خانواده: در بالا بحث شد. البته لزوم کنترل جمعیت و تنظیم خانواده در زمان حاضر کاملاً مشخص است ولی اثراتی را که در بوجود آمدن اختلافات زناشویی دارد لازم است از نظر علمی مورد بررسی قرار داد بخصوص:

- ۱ - دست برد به نظم بدنی هورمونها
- ۲ - احساس عقیم شدن مصنوعی (عدم ارضاء)
- ۳ - احساس Frustrahr و ناکامی و دلخوری در مقابل آرزوی بچه دار شدن
- ۴ - احساس گناه
- ۵ - بی معنی بودن زندگی زناشویی با این همسر وعدم ارضاء باطنی
- و غیره (44).

نبودن شیشه شراب یا سکرتر یا مادرشوهر یا تغییر روش جلوگیری اثر زیادی در سلامت زندگی زناشویی ندارد (29) آیا می‌توان موضوع این مقاله که مورد سؤال قرار گرفته بود یعنی علل ایجاد اختلافات زناشویی، روند و پیشرفت تعارض و کشمکش‌های ممکنه و بخصوص وسائل و امکانات و روشهای پیشگیری از آن و درمان آن را پاسخ گفت؟

اختلافات و تعارض زندگی زناشویی، فهمیدن و درک آن و امکانات پیشگیری و درمان آن، بطوریکه از آنچه در فوق متذکر گردید برمی‌آید، ضرورت این که عوامل متعددی را در نظرگیریم که اغلب این عوامل باهم بافته شده‌اند و نمی‌توان آنها را مجزا نمود - مثل عوامل اجتماعی، عوامل بیولوژیک، عوامل پسیکولوژیک و غیره - کاملاً قابل درک می‌گردد.

خطر بزرگ را در این تصور غیر واقع می‌بینیم که کسی بخواهد فرضیه یا قانونی را که کلی بوده و برای کلیه موقعیتهای مختلف مصداق داشته باشد بسازد. یک چنین فرضیه‌ها یا قوانینی به منزله نسخ بی‌ثمر کنارگذاشته خواهند شد. ما نمی‌توانیم بحد کفایت انتقاد و بدبینی نسبت به هر نوع تسطیح و ساده نمودن‌ها داشته باشیم که سعی دارند اختلافات زناشویی و تعارض‌ها و ناسازگاریها را در این زمینه تنها مربوط به یک عامل مثلاً "عامل اخلاقی یا جنسی یا اجتماعی یا عوامل دیگر بدانند. هنر شناخت علل و راههای پیشگیری و درمان و رابطه بین آنها با "بینش رواندرمانی" بر مراتب ظریف‌تر و پیچیده‌تر از آنست که بتوان با آمار و Statistic بدانها دست یافت، زیرا آمار سعی دارد ارقام و واقعیات قابل لمس را در نظر گیرد.

آیا سعادت زندگی زناشویی قابل سنجش است؟ یا توازن زندگی زناشویی؟ یا عشق و محبت در هزاران رنگ شناخته شده و توصیف شده یا ناشناخته آن؟

البته اگر ما سطحی بودن و غیرواقعی بودن سنجشهای آماری و علمی را در این زمینه با تردید و با نقد ننگریم لازم است علاوه بر دانش و معلومات کافی در زمینه‌های مختلفه مثل: رواندرمانی، روانکاو، روانشناسی دینامیک، روانشناسی روانپزشکی، تعلیم و تربیت و غیره از تجربیات سرشار، قوه قضاوت، سلامت فکری و آزادی و آرامش شخصی بمنظور شناخت علل اختلافات و پیشگیری و درمان آن بهره کافی داشته باشیم.

۱۲ - نوروز فردی هر یک از همسران و بخصوص رابطه نوروژیک با یکدیگر: در اینجا به اشکالاتی فکر می‌کنیم که جنبه بیماری نداشته ولی با اشکالات عادی نیز که اغلب در اثر بی‌اطلاعی یا عادات و سنتهای غلط به وجود می‌آیند ولی به آسانی قابل تغییرند تفاوت دارند. اختلافات شخصیتی افراد که باعث بینش‌های غیر واقعی و مطالبات غیر متناسب و توقعات بی‌جا و رفتار غیر قابل تحمل می‌شود با صحبت‌های معمولی مشاورین خانوادگی و غیره و نیز رفتار صحیح همسر اصلاح پذیر نیست و نیاز به رواندرمانی حادگانه دارد. رابطه عاطفی و روانی با همسر یا با دیگران را باید در ایشان تصحیح نمود. زمانی اشکالات و اختلافات رفتاری را می‌شود به خودآگاهی فرد آورد که همسران بتوانند مجدداً ابتدا در مکالمه سپس در زمینه‌های عاطفی و احساساتی یکدیگر را بفهمند و باهم بطور سازنده گفتگو داشته باشند (46,48,54) ۱۳ - اینکه بیماریهای روانی و "انحرافات جنسی" می‌توانند دلیل اختلافات لاینحل و یا متارکه باشند نیازی به تذکار ندارد. در این زمینه علاوه بر جنبه‌های درونزا مثل جنون افسردگی و جنون مانیاک اسکیزوفرنی (جنون جوانی) و حالت روانی غیرعادی صرعی، نقصان عقلی مادرزادی، علائم شدید وسواسی و هیستریک، اعتیادات باید سوسپاتی و پسیکوپاتی را نیز از نظر دور نداشت که معمولاً در برخوردهای بعدی و مشاهده رفتار قابل تشخیص می‌باشند (55,56).

۱۴ - زندگی با خانواده همسر یا نداشتن زندگی مستقل از نظر مکانی و غیره مطلبی است که در موقعیت‌های کنونی ایران و تجربیاتی که همگی در این زمینه داریم نیاز به بحث ندارد. در اینجا باید تنها به این موضوع اشاره شود که اشکالات شخصیتی همسران به نسبت وجود و مداخله دیگران در زندگی زناشویی مزایا پیدا می‌کند.

اکثراً علت اختلاف را در یک دلیل می‌بینند و آن را خیلی ساده و سطحی در نظر داشته و چند بعدی بودن علل را از یاد می‌برند و اینکه تا چه اندازه با دنیای درون تربیت و تجربیات شخصی پیوسته می‌باشد. مثلاً تمام علت اختلافات یک زندگی زناشویی را در شیشه شراب یا روش جلوگیری از حاملگی یا مسکن نامتناسب یا سکرتر یا مادر شوهر می‌بینند. ولی متأسفانه تجربه بدون سوء تفاهم نشان می‌دهد که دور

References

1. Ackermann, N. W.; Trating the troubled Family. Basic Books, Inc., Publishers, New York, London, 1966.
2. Bally, G.; Die eheliche und familiaere Gemeinschaft heute, In: Geistige Hygiene und Forschung, Benno Schwabe & Co. Verl. Basel, 1975.
3. Baumgarten, F.; Beratung in Lebenskonflikten. Kindler Taschenbuecher, Muenchen, 1975.
4. Bohm, E.; Sexualforschung und Sexualerziehung als Aufgabe d. Psychogyiene. In: Geistige Hygiene u. Forschung, B. Schwabe & Co, Basel, s. b.
5. Bovet, Th.; Die Ehe- Das Geheimnis ist gross. Katzmann Verlag, Tuebingen, 1973.
6. Carp, E.A., D.E.; Ehe und Paarbildung. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
7. Dellaert, R.; Lernschwierigkeiten von Schulkinden im Zusammenhang mit Konflikten der Eltern. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
8. Dreikurs, R.; Die Ehe-eine Herausforderung. E. Klett Verlag, Stuttgart, 1969.
9. Esser, P.H.; Alkoholismus und Ehekonfilkte. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
10. Faber, H.; Ehe - Moral - Religion. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
11. Forel, O.; Einklang der Geschlechter. Kindler Taschenbuecher, Muenchen, 1975.
12. Giese, H.; Die Hindernisse sexualwissenschaftlicher Forschung. In: Geistige Hygiene u. Forschung, B. Schwabe & Co., Verl., Basel, s.b.
13. Goedan, H.; Die Ehe in der ZerreiSSprobe. Herderbuecherei, Freiburg/Br.; 1973.
14. Goode, W.J.; Soziologie der Familie. Juventa Verl. Muenchen, 1968.
15. Haffter, C.; Muetterberatung zur Vorbeugung kindlicher Fehlentwicklungen. In: Psychohygienische Vorlesungen, B. Schwabe Verl.; Stuttgart, 1968.
16. Greene, B.L.; A Clinical Approsch to Marital Problems - Evaluation and Management. Charles C. Thomas Publisher, Springfield. Illinois, 1970.
17. Harvey, F.; Liebeskunst und Eheglueck - Wegweiser zur vollkommene Ehe. W. Goldmann Verl. Muenchen, 1965.
18. Heigl-Evers, A., Heigl, F.; Gelten und Geltenlassen in der Ehe. -Eine tiefenpsychologische Studie. Verl. fuer Angewandte Psychologie, Stuttgart, 1963.
19. Heigl-Evers, A.; Heigl, E.; Lieben und Geliebtwerden in der Ehe -Eine tiefenpsychologische Studie. Verl. fuer Angewandte Psychologie, Stuttgart, 1973.
20. Heigl-Evers, A., Heigl, F.; Geben und Nehmen in der Ehe -Eine tiefenpsychologische Studie. Verl. fuer Angewandte Psychologie, Stuttgart, 1971.
21. Holland, S.; Ehekriese und Traum-Signale - Aufzeichnungen in Briefen. Verl. A. Bonz & Co. Stuttgart, 1971.
22. Holmer, A.J.M.; Gynaekologische Aspekte der Ehekonflikte. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
23. Huygen, F.J.A.; Eheprobleme im Blickfield des Hausarztes. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
24. Jacobi, J.; Frauenprobleme Eheprobleme. Rascher Verl. Zuerich u. Stuttgart, 1968.

25. Jongsma, M.W.; Einleitung zu Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
26. Kaptein, R.; Ehescheidung und Wiederverheiratung. Vandenhoeck & Ruprecht in Gottingen, 1963.
27. Kijzer, J.M.R.A.; Sexuelle Stoerungen des Ehelebens. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
28. Krapf, E.E.; Die Sexualerziehung. In: Psychohygienische Vorlesungen, Benno Schwabe & Co Verl. Stuttgart, s.b.
29. Lemaire, J.G.; Ehekonflikte - Ursachen und Hilfe. Vandenhoeck & Ruprecht, Goettingen, 1963.
30. Meng, H.; Frueherziehung und erste Lebensjahre. In: Psychohyg. Vorl., B. Schwabe & Co Verl. Stuttgart, s.b.
31. Meng, H.; Die ersten Schuljahre in tiefenpsychologischer Sicht. In: Psychohyg. Vorl.; B. Schwabe & Co Verl. Stuttgart, s.b.
32. Meng, H.; Die Pubertaet. In: Psycjohyg. Vorl., D. Schwabe & Co Verl.; Stuttgart, s.b.
33. Meng, H.; Der Erwachsene. In: Psychohyg. Vorl., B. Schwabe & Co Verl., Stuttgart, s.b.
34. Richter, H.E.; Patient Familie - Entstehung, Struktur u. Therapie von Konflikten in Ehe u. Familie. Rowohlt Taschenbuch Verl. Reinbek bei Hamburg, 1972.
35. Ringel, E.; Zru Problematik der Selbstmordhandlungen von Eheleuten. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuttgart, 1966.
36. Schultz, J.H.; Prophylaxe psychologischer Stoerungen in der aerztlichen Allgemeinpraxis. In: Psychohyg. Vorl. B. Schwabe & Co. Verl., Stuttgart, s.b.
37. Speijer, N.; Sozial-psychiatrische Fuersorge bei Ehekonflikten. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl. Stuuatg, 1966.
38. Sperling, E.; Ehe-Und Familienbehandlung als Ueber-Ichtherapie. Praxis der Psychotherapie, 1, Bd. xx, Febr. 1975 J. F. Lehmanns Verl. Muenchen, 1975.
39. Stern, E.; Psychohygiene und Ehe. In: Psychohyg. Vorl., B. Schwabe & Co. Verl., Stuttgart, s.b.
40. Stern, E.; Das Alter. In: Psychohyg. Vorl., B. Schwabe & Co. Verl., Stuttgart, s.b.
41. Stern, E.; Psychohygiene und Freizeitgestaltung. In: Psychohyg. Vorl., B. Schwabe & Co. Verl., Stuttgart, s.b.
42. Stokvis, B.; Psychosomatische Stoerungen im Zusammenhang mit Ehekonflikten. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart, 1966.
43. Trillhaas, W.; Sexualethik. Vandenhoeck & Ruprecht, Goettingen, 1969.
44. Trimbos, C.J.B.; Vorbereitung auf das Eheleben. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart, 1966.
45. Ungricht, J.; Ueber die psychohygieneische Bedeutung des Berufes und der Berufswahle. In: Geistige Hygiene und Forschung, B. Schwabe & Co. Verl., Basel, s.b.
46. Vatankhah, H.M.; Aspekte zum gegenwaertigen Stand der Psychotherapie in USA: kritische Ueberlegungen nach einem einjaehrigen Forschungsaufenthalt in den Staaten. Praxis der Psychotherapie, Bd. xx. 6, 289-300, J.E. Lehmanns Verlag, Muenchen, 1975.
47. Vatankhah, H.M.; Different Psychotherapeutic Methods in Treatment of Neurotic Disorders in Iran. Med. Fac. J., Univ. Tehran, III, 89-95, Tehran, 1972.

48. Vatankhah, H.M.; Psychotherapeute Trends in the american psychiatric Institutions. Med. Fac. J., Univ. Tehran, in press.
49. Vatankhah, H.M., A Critical Approach to Different Psychotherapeutic Methods. Med. Fac. J., Univ. Tehran, in press.
50. Vatankhah, H.M.; Psychotherapy of Addition. Psychiatry J., 3 (39), 194-207, Tehran, 1975.
51. Von Gagern, F.E.; Eheliche Partnerschaft - Die Ehe als Lebens- und Geschlechtsgemeinschaft. Manz Verl. Muenchen, 1963.
52. Van Oort-Wegelin, B.M.; Ehekonflikte in der Beratungspraxis. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart, 1966.
53. Willi, J. Die Zweierbeziehung - Spannungsursachen-Stoerungsmuster... Rowohlt Verl., Reinbek bei Hamburg, 1975.
54. Williams, A.H.; Ehekonflikte in psychoanalytischer Sicht. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart, 1966.
55. Williams, L.E.; Zum Die Beziehung des Kindes zum Eheverhältnis der Eltern. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart, 1966.
56. Winsemius, W.; Zum Problem Konfliktbedingter Betriebs- und Verkehrs-unfaelle. In: Ehekonflikte, Hippokrates Verl., Stuttgart. 1966.
57. Zuber, H.; Gestoerte Ehen. Verl. H. Huber, Bern-Stuttgart, 1967.